مروری بر اعضاء، ارواح، قوا و افعال در طب نظری

فرید رمضانی، محمّدرضا شمس اردکانی، منصور کشاورز، اسماعیل ناظم، محمّدباقر مینایی*

دانشکده‌ی طب سنّتی، دانشگاه علوم پزشکی تهران، تهران، ایران

چکیده

طب سنّتی ایرانی همانند طب یونانی بر پایه‌ی نظریه‌ی وجود اخلاط در بدن بنا شده است. بنابراین واضح است که نحوه‌ی تشکیل اعضای مختلف بدن از این نظریّه نشأت گرفته باشد. بر اساس آموزه‌های طب سنّتی ایرانی، اعضای بدن از اخلاط و اخلاط از غذا به وجود می‌آیند. چگونگی تشکیل اعضای مختلف و رابطه‌ی بین اعضاء از نکات قابل تأمّل دیگر در طب سنّتی است. اعضای بدن در طب سنّتی بر اساس منشاء عملکرد و رابطه‌ی عضو با اعضای دیگر به روش‌های مختلفی تقسیم‌بندی می‌شوند که به تفکیک ذکر خواهد شد. بررسی روابط میان اعضاء، قوا، ارواح و افعال صادره‌ی از آن‌ها در طب سنّتی به طرز شگفت‌آوری دارای منطقی نمودارگرا و قوی است که در همه‌ی قسمت‌ها به دقّت از آن تبعیّت شده است و از این جهت تا حدود زیادی از تعالیم جالینوسی متفاوت است. در نظام طب سنّتی قوّت‌ها و روح‌ها را می‌توان دارای جنبه‌ی مادّی دانست، چرا که از اعضای رئیسه سرچشمه می‌گیرند و انتقال آن‌ها نیز از طریق وریدها، شریان‌ها و اعصاب است. نقش وریدها در این نظام سنگین‌تر است، چرا که علاوه بر انتقال اخلاط ناقل روح طبیعی و روح حیوانی (به میزان ناچیز) هستند.

واژگان کلیدی: اخلاط، اعضاء، قوا، ارواح، افعال

مقدمه

طب سنّتی ایرانی همانند طب یونانی بر پایه‌ی نظریه‌ی وجود اخلاط در بدن بنا شده است. بنابراین واضح است که نحوه‌ی تشکیل اعضای مختلف بدن از این نظریّه نشأت گرفته باشد. بر اساس آموزه‌های طب سنّتی ایرانی، اعضای بدن از اخلاط و اخلاط از غذا به وجود می‌آیند. چگونگی تشکیل اعضای مختلف و رابطه‌ی بین اعضاء از نکات قابل تأمّل دیگر در طب سنّتی است. گرچه پایه‌ی این نظریّات از طب یونانی علی‌الخصوص جالینوس گرفته شده است، امّا بسیاری از تناقض‌های موجود در آن در طول زمان توسط دانشمندان بزرگی چون رازی، علی‌بن عباس مجوسی و ابن‌نفیس قرشی و دیگران نقد و اصلاح شده است. اگرچه پیشرفت‌های علم پزشکی نوین از بسیاری از مسایلی که برای دانشمندان آن روزگار لاینحلّ بوده است، پرده برداشته، امّا درک صحیح از نحوه‌ی درمان طب سنّتی، لازمه‌ی درک درستی از نحوه‌ی تفکّر پیشینیان از بدن انسان و اعمال آن (به عبارتی آناتومی و فیزیولوژی طب سنّتی) می‌باشد. در این مقاله مبحث تشریح الاعضاء که مبحثی گسترده بوده و در بسیاری از موارد با طب جدید در تعارض نیست به دوستان متخصّص واگذار شده و تاکید بیشتری بر نحوه‌ی تقسیم‌بندی اعضاء و روابط بین آن‌ها می‌گردد.

بخش دوّم این مقاله به مبحث قوا اختصاص دارد. در طب سنّتی فرآیندهای خودکار در بدن عمدتاً به‌وسیله‌ی کنش و واکنش قوای مختلف موجود در بدن انجام می‌پذیرد. از نکات

* فرد مسوول مکاتبات: minaezb@sina.tums.ac.ir

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-09-16]

قابل تأمّل در طب سنّتی ایرانی، عدم انحصار قوا در یک سطح مشخّص است و یک فرد می‌تواند دارای قوای خاصّی باشد که در دیگران وجود ندارد، چنان که عقیلی خراسانی در کتاب خلاصة الحکمة می‌گوید:

" انسان بر حسب جسمّیت با سایر اجسام و ابدان مساوی و مشارک است و معهذا از او آثار مختلفه و حقایق و کمالات و افعال شاقّه که از دیگران (سایر اجسام و ابدان) ممکن نیست، ظاهر می‌گردد، انسان کامل نیز نسبت به انسان ناقص همین ویژگی را دارد و علّت جدایی و فصل ممیّز انسان از سایرین همین است" (۲-۱).

در بخش سوّم مختصری از مبحث ارواح آورده شده است. در طب سنّتی روح‌ها هم‌بستگی با قوا داشته و در واقع به عنوان ابزاری جهت ایجاد اثر توسط قوا عمل می‌کنند. روح در طب سنّتی ایرانی پدیده‌ای مکانیکی و دینامیکی است و ساماندهی و تجزیه‌ی مواد و اجزای بدن را میانجی‌گری می‌نماید. انواع مختلف روح بر حسب قوای موجود در بدن وجود دارد که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

بخش آخر اختصاص به مبحث فعل دارد. فعل که شامل کنش و واکنش‌های بدن جهت پاسخ به نیازها و بقای فرد است، نتیجه‌ی عملکرد و سبب وجودی اعضاء قوا و ارواح است. ارتباط و چگونگی درگیر شدن قوای مختلف در انجام افعال در این بخش به طور مختصر بررسی خواهند شد (۲).

اعضا:

بنا بر تعریف، اعضاء اجسام غلیظی هستند که از امتزاج و ترکیب اخلاط تولید می‌شوند. اعضای بدن در طب سنّتی بر اساس منشاء عملکرد، رابطه‌ی عضو با اعضای دیگر به روش‌های مختلفی تقسیم‌بندی می‌شوند که به تفکیک ذکر خواهد شد.

تقسیم‌بندی اعضا:

الف: تقسیم‌بندی اعضا به اعضای منویّه و غیرمنویّه.

بر این اساس اعضای بدن به دو دسته تقسیم‌بندی می‌شوند که عبارتند از:

۱. **اعضای منویّه یا اوّلیّه:** که خود به دو دسته‌ی مفرده (متشابهة الاجزاء) و مرکّبه (آلیّه) تقسیم می‌شوند.

۲. **اعضای غیرمنویّه یا ثانویّه.**

تعریف اعضا منویّه: اعضای منویّه اعضایی هستند که مبداء حدوث و تکوّن آن‌ها از اختلاط منی مرد و زن باشد، امّا تغذیه و تنمیه‌ی آن‌ها به دم طمثی باشد، زیرا که ماده‌ی منی به سبب قلّت آن و کثرت اعضاء وفا بدان نمی‌کند. اعضای منویّه می‌توانند بدون واسطه از منی زن و مرد تشکیل شوند (استخوان، غضروف و عصب) و یا با واسطه‌ی عصب و عروق عصبانی.

اعضای منویّه بدل ندارند. آن‌چه از آن‌ها ناقص و یا ضایع گردد در بعض آن‌ها چیزی شبیه بدان می‌روید، چنان که مشاهده می‌گردد از اعضای مقطوعه و مکسوره و سوخته شده که به جای پوست چیزی شبیه به پوست می‌روید.

چگونگی تکوین اعضای منویّه: در مورد چگونگی تکوین اعضای منویّه، نظرات مختلفی وجود دارد. عدّه‌ای مانند ارسطو اوّلین عضو به وجود آمده در رحم را قلب می‌دانند و بعد از آن دماغ و کبد و بعضی دیگر دماغ و عده‌ای دیگر کبد را مقدّم می‌دانند. دسته‌ی اوّل می‌گویند که چون حیات و قوّه‌ی حیوانی مقدّم بر قوای دیگر است و منبع قوّه‌ی حیوانی قلب است، بنابراین قلب اوّل به وجود می‌آید. دسته‌ی دوّم می‌گویند تا حس و حرکت نباشد، آثار حیات ظاهر نمی‌گردد، در نتیجه دماغ که منشاء قوّه‌ی نفسانی و حس و حرکت است، ابتدا به وجود می‌آید و در نهایت دسته‌ی سوّم می‌گویند، چون برای ایجاد روح حیوانی که حامل قوّه‌ی حیوانی است، خون بایستی تولید شود (روح حیوانی در نزد اطبّا عبارت از بخار دم طبیعی که در بطن ایسر قلب حاصل می‌گردد.)، پس بایستی ابتدا کبد ایجاد شود تا خون ایجاد شده و از بخار آن روح حیوانی حاصل شود (۳).

عدّه‌ای دیگر بر این عقیده‌اند که چون نطفه‌ی مرد در رحم قرار گرفت و با نطفه‌ی زن درهم آمیخت و حرارت غریزی در آن تصرّف نمود، در آن غلیان و تعفّنی خاص به هم می‌رسد و چهار نقطه از آن حاصل می‌گردد: یکی در محل قلب و دیگری در محل دماغ و یکی در محل کبد و یکی دیگر در محل ناف که محیط و محتوی بر کلّ است و از یک سمت به نقطه‌ی کبد و از سمت دیگر به قعر رحم به‌واسطه‌ی عرقی متصل است و از رحم جذب

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-09-16]

غذا نماید و به نقطه‌ی کبد می‌رساند و کبد به سایر اعضاء و عقیلی این نظر را حق و اقرب به تحقیق می‌داند.

ب: تقسیم‌بندی اعضاء بر اساس اعطا یا قبول روح (و خدمت!).

۱. **معطی مطلق:** مانند قلب که مبداء جمیع قوا و روح حیوانی است.
۲. **قابل مطلق:** مانند لحم که قبول حیات، حس، حرکت و تغذیه و تنمیه به قدر مایحتاج نموده و به دیگر اعضاء نمی‌رساند.
۳. **معطی و قابل:** مانند دماغ و کبد که معطی روح نفسانی و طبیعی و قابل روح حیوانی می‌باشند.
٤. **غیرمعطی و غیرقابل:** مانند عظام.

بایستی درنظر داشت که این تقسیم‌بندی کاملاً مورد تایید حکمای طب سنّتی نیست. چنان که عقیلی می‌گوید هر یک از اعضاء به جهت تغذیه و تنمیه خود قابل بوده و محال است که قابل غذا نباشند و از وجهی دیگر معطی می‌باشند، هرچند ضعیف، مانند لحم که حافظ حرارت بدن است و عظام که باعث استحکام اعضاء و افعال آنان است. [به نظر می‌رسد که این تقسیم‌بندی تنها از جهت اعطای روح قابل تأمّل است که با این وجود نیز کامل به نظر نمی‌رسد، زیرا عظام می‌توانند قابل روح طبیعی نیز باشند] (۳)

ج: تقسیم‌بندی اعضاء بر اساس رابطه‌ی (سلسله‌ی مراتب) بین آن‌ها:

۱. **رئیس:** اعضا رئیسه که محتاج الیه‌ی سایر اعضاء هستند. اعضای رئیسه بر اساس بقای شخص شامل قلب، دماغ و کبد و بر اساس بقای نوع شامل: سه عضو فوق به اضافه‌ی انثیان که مبدأ مادّه‌ی تولید مثل هستند، می‌باشند.
۲. **خادم رئیس:** این اعضاء ممد و معاون و متمّم اعضای رئیسه می‌باشند.

اعضای خادم رئیس بر دو نوعند:

الف: مهیئ عضو رئیس: مانند ریه برای قلب و معده برای کبد.

ب: مؤدی و رساننده: مانند شرایین برای قلب، اورده برای کبد و احلیل برای انثیان.

۳. **مرئوس:** اعضایی هستند که نه مبدأ قوّه‌ی فاعلی و نه ممدّ آن می‌باشند، ولی قابل فعل عضو رئیسه می‌باشند، مانند لحم.
٤. **نه رئیس و نه مرئوس:** اعضایی هستند که نه مبدأ قوّه‌ی فاعلی و نه ممدّ آن و نه قابل فعل عضو رئیسه می‌باشند، مانند عظام و غضاریف و لحوم غیرحسّاسه.

این تقسیم‌بندی نیز مانند تقسیم‌بندی فوق کاملاً مورد تأیید حکمای طب سنّتی نیست، چراکه هیچ عضوی به طور مطلق "غیرقابل فعل عضو رئیس" نیست و نشو و نمای این اعضاء، نشان‌دهنده‌ی قابل بودن آن‌ها جهت فعل عضو رئیس (کبد) می‌باشد.

اعضای مفرده و مرکّبه:

اعضاء مفرده، اعضایی هستند که هر جزء محسوس از آن‌ها با کل عضو در اسم و حدّ و رسم در نوعیّت خود شریک باشد. چنان که قدری از استخوان یا عصب و یا لحم را بگیرند، هرچند اندک باشد، آن‌را استخوان و عصب و لحم نامند.

اعضای مرکّبه که اعضاء آلیه نیز نامیده می‌شوند، جزء آن‌ها با کلّ آن‌ها در اسم و رسم و حدّ مساوی نمی‌باشد. مثلاً قسمتی از کبد یا انگشت دست یا پا را کبد، دست یا پا نمی‌گویند.

انواع اعضای مفرده‌ی منویّه عبارتند از: ۱- عظم ۲- غضروف ۳- رباط ٤- عصب ۵- وتر ٦- غشاء ۷- اورده ۸- شرائین

عظم: به معنی استخوان می‌باشد. عضوی است سفید [رنگ] و صلب، به‌حدّی که مثنا و منحنی یعنی دوته و خم نگردد و به هر هیأتی و شکلی که از آن مخلوق‌اند تغیّر نیابد. جمله‌ی استخوان‌های بدن را دو صد و چهل و هشت گفته‌اند (٤).

فواید خلقت استخوان:

۱. اساس و دعامه‌ی بدن (حفظ شکل بدن).
۲. استحکام اعضاء بر حرکات (نقش حرکتی).
۳. سپر و پناه اعضاء از صدمات و ضربات و غیرها (نقش حفاظتی).

غضروف: عضوی نرم‌تر از استخوان و صلب‌تر از سایر اعضاء که منحنی و دوته می‌گردد.

فواید خلقت غضروف:

۱. واسطه‌ی بین استخوان و سایر اعضاء تا متأذّی نگردند (غضروف دنبالچه).
۲. واسطه‌ی بین استخوان‌ها تا در اثر حرکات ساییده و متأذّی

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-09-16]

نگردند (مفاصل).

۳. قائم مقام استخوان در اعضایی که استخوان نباشد (بینی، گوش و ...).

رباط: عضوی عصبانی (از جنس عصب)، باریک و سفید و نرم، شبیه به عصب و بی‌حس، که از استخوان برآمده به‌سوی عضل و یا از عضل به‌سوی استخوان و یا از استخوان به استخوان دیگر برای ربط، به همین علّت بر سر استخوان‌های مفاصل کلّ بدن بسیار روییده‌اند. آن‌چه از استخوان یا عضل به‌سوی اعضای دیگر آمده آن را "عصب" نامند که پهن‌تر و صلب‌تر از نوع دیگر می‌باشد (۵،۳).

فواید خلقت رباط:

۱. ارتباط و اتصال استخوان با استخوان دیگر [یا عضل] یا عضوی به عضو دیگر است.

۲. پر کردن فرجه‌های شظایا. [شضایای عصب] تا در هنگام حرکت آسیب نبینند.

۳. تکوین شضایای عضل از آن‌ها.

٤. بافته‌شدن شظایای آن‌ها با شظایای عصب، در نتیجه آنان را مستحکم گرداند.

۵. تکوین وتر بعضی از اغشیه از آن.

عصب: عضوی سفید و نرم در حس و انعطاف و انحنا و انثنا و صلب در انفصال و گسیخته شدن، چون بکشند طول آن زیاده گردد و به زودی گسیخته نشود. جرم عصب مجوّف نیست، بلکه مصمّت است و در آن رطوبتی است که باعث نداوت و نرمی آن است و امداد از بلاغم و رطوبات بدنی می‌یابد. اصل آن (عصب) منشئ از جوهر دماغ و نخاع است و آن رطوبت [ذکر شده] حامل و مرکب روح و قوّت نفسانی دماغی و باعث حس و حرکت اعضاء است.

منبت بعض آن دماغ و بعضی نخاع است.

آن‌چه از دماغ روییده است، هفت زوج است و حس و حرکت اعالی بدن (از سر تا دست‌ها) بدان‌ها است.

آنچه از نخاع روییده است، سی‌ویک زوج و یک فرد است و حس و حرکت سایر بدن و قدم از آن‌ها است.

فواید خلقت اعصاب:

۱. خادم و آلت دماغ در رسانیدن قوّه‌ی حس و حرکت به سایر اعضاء (بالذات).

۲. تکوین عضل و وتر و اغشیه و سایر اعضاء عصبانی از آن.

۳. توثیق و استحکام استخوان (نگهداری عضو در جای خود).

٤. تحریک اعضاء.

وتر: عضوی شبیه به عصب در جوهر و بافته شده از عصبی که نفوذ کرده در عضل و از طرف دیگر آن برآمده و از رباط و به‌طراف عضل و اعضای دیگر متّصل گشته است.

فواید خلقت وتر:

۱- اعانت اعضاء در تحریک و استحکام عصب.

غشاء: عضوی است پهن، عصبانی، بافته شده از لیف عصبی (غشای مفروش بر صماخ) و یا رباطی (غشای داخل قصبه‌ی ریه) و یا از هردو (سایر اغشیه).

فواید خلقت اغشیه:

۱. محافظت هیأت و شکل عضوی است که بر آن کشیده و پیچیده شده است (دماغ، نخاع، قلب، کبد، عضل و ...).

۲. بستن و آویختن عضوی به عضو دیگر (گرده به پشت).

۳. سطح حسّاس برای اعضای عدیمهٔ الحس (ریه و کبد و فم معده و طحال و غیرها).

٤. واسطه‌ی بین اعضای صلب و لین تا عضو لین از صلب متضرّر نگردد (غشای دماغ و کاسه‌ی سر).

۵. مانع از رسیدن ضرر و آفت به عضو محصور در غشاء (غشای مری، معده و ...).

٦. بافته شدن عروق که آلت غذا به آن قائم است (غشای مشیمی).

۷. مانع وصول فضلات به بعض اعضاء (غشای عنکبوتی عین، اغشیه‌ی مقسّم دماغ و نخاع و صدر و ...).

۸. مانع وصول ابخره‌ی ردیه‌ی کدره به اعضای شریفه‌ی لطیفه (حجاب حاجز بین معده و قلب، حجاب صدر، حجاب منصّف مخ دماغ و ...).

۹. محافظت حرارت غریزی و ارواح و قوا از تحلیل (صفاق معده، غشای مجلّل کبد، عضلات و ...) (۱).

اورده: جمع ورید است. جسمی عصبانی الجوهر، مجوّف، بافته شده از اوتار عصبانی و از کبد روییده و به سایر اعضاء رفته و خادم و آلت کبداند.

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-09-16]

جمیع اورده یک‌طبقه، یعنی یک تو (لایه)، می‌باشند، مگر ورید شریانی. همه‌ی اورده جهنده نیستند، یعنی حرکت قدری ندارند. بلکه حرکت بسیار ضعیف که حکم سکون است، زیرا در آن خون بسیار و روح کمی است.

فواید اورده:

۱. توزیع و رسانیدن روح طبیعی کبدی و غذا به سایر اعضاء است.

شرایین: جمع شریان است که به فارسی "رگ جهنده" نامند. جسمی است شبیه به اورده مگر آن‌که دوطبقه است (مگر شریان وریدی) و از بطن ایسر قلب که محل روح [حیوانی] است روییده و به سایر اعضاء رفته و آلت و خادم قلب‌اند و همه‌ی آن‌ها ضوارب یعنی جهنده‌اند (به‌جهت حرکت انقباضی و انبساطی ریه) و شرایین متحرک‌اند و [حرکت آن‌ها] مبیّن حالات قلب است. در شرایین روح حیوانی بسیار محتاج ترویح و خون کم است.

نکات مهمّ:

۱. اسنان (دندان‌ها) از اعضای منویّه نیستند، ولیکن مادّه‌ی تکوّن آن‌ها خون شبیه به منی است. به همین علّت از ۹ ماهگی تا یک‌سالگی روییده و در ۱۰-۷ سالگی، دندان‌های قبلی افتاده و به جای آن‌ها دندان‌های جدید می‌رویند و دیگر به جای آن‌ها، دندان نمی‌روید. البته در نهایت کبر سن شیوخیّت که همه‌ی دندان‌ها افتادند باز به جای آن‌ها دندان‌های تازه می‌روید.

۲. بعضی عضل را نیز از اعضای مفرده‌ی منویّه شمرده‌اند و حق آن است که از اعضای مرکّبه است.

۳. اعضاء خواه مرکّبه و خواه آلیه [خواه منویّه و خواه غیرمنویّه در نهایت]، آلت و خادم نفس ناطقه‌اند.

تعریف اعضای غیرمنویّه: اعضای غیرمنویّه اعضایی هستند که مبداء حدوث و تکوّن آن‌ها از اختلاط منی مرد و زن نباشد.

اعضای مفرده‌ی غیرمنویّه عبارتند از: ۱- لحم (گوشت) ۲- سمین ۳- شحم.

لحم: جسمی است سرخ‌رنگ، متولّد از متین غلیظ خون طبیعی و دایم در حال تحلیل و تبدیل و تا رسیدن به سنّ وقوف تبدیل بیشتر از تحلیل و در سنّ وقوف تبدیل و تحلیل مساوی است و در سن انحطاط تحلیل زیاده از تبدیل است. فاعل انعقاد آن حرارت غریزی است که رطوبات دم که مادّه‌ی آن است را تحلیل داده و آن‌را غلیظ و منعقد می‌گرداند (۲-۱،۵).

فواید لحم:

۱. حسن و جمال و رونق داشتن بدن.

۲. حفظ حرارت غریزیه.

۳. پر کردن خلل و فرج اوتار و رباطات و ....

سمین: جسمی است سفید رنگ، رخو، متولّد از مایّیت دم یعنی خون رقیق مایی و فاعل انعقاد آن، حرارت ضعیفه است و برودت نیز گفته‌اند.

شحم: جسمی است سفید، صلب‌تر از سمین، متولّد از مائیّت دم است و فاعل انعقاد آن برودت زیاده از سمین است و به رسیدن حرارت بسیار بدین و سمین گداخته می‌گردند و بر روی اعضای عصبانی کشیده و چسبیده‌اند.

فواید سمین و شحم:

۱. چرب و نرم نگه‌داشتن اعصاب و اعضاء.

۲. اعانت بر حرکات تا از حرکات مسخنه محلّله، رطوبات خشکی عارض نگردد.

قوا:

تعریف: بدان که قوا جمع قوّه است و قوّه به معنی امر موجود در حیوان است که به‌واسطه‌ی آن صدور و ظهور اعمال شاقّه و افعال غیرمتوقّعه از مثل آن (حیوان) ممکن باشد و خسته [نگردد] و از آن باز نماند [به عبارتی فعل را به طور کامل انجام دهد] و ضدّ قوّه را ضعف نامند.

مبداء قوّه (قوّت) قدرت بر فعل و ترک آن است که اگر بخواهد بکند و اگر نخواهد نکند و ضد قدرت را عجز نامند.

لازمه‌ی قوّه آن است که به‌زودی و سهولت از چیزی منفعل نگردد، زیرا که اگر چنین شود در [همان] اوّل امر از تحریکات شاقّه و اتیان فعل باز می‌ماند و چون کلال و ملال از آن (قوّه) عارض نگردد، باز نمی‌ماند از فعل و در کد و سعی جهت اتمام آن باشد و همین امور شاهد و دلیل شدّت آن قوّه و قدرت است [به عبارتی هرچه قوّه دیرتر و کم‌تر منفعل گردد،

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-09-16]

نیرومندتر است].

تعریف قدرت: صفت مؤثّره در غیر است و لازمه‌ی آن امکان در مقابل فعل است، یعنی طرف وجود و عدم وجود فعل مساوی باشد. به‌عبارت دیگر امکان [به‌اضافه‌ی] قدرت همان قوّه است و امری که متعلّق به امکان است یعنی حصول امکان فعل می‌باشد.

پس قوّه صفت مؤثّره در غیر (قدرت) و اقتدار بر صدور افعال (عدم انفعال) به قدر امکان (در شرایط یکسان) است.

دلیل وجود قوّه در بدن انسان: انسان برحسب جسمیّت با سایر اجسام و ابدان مساوی و مشارک است و معهذا از او آثار مختلفه و حقایق و کمالات و افعال شاقّه که از دیگران (سایر اجسام و ابدان) ممکن نیست ظاهر می‌گردد. انسان کامل نیز نسبت به انسان ناقص همین ویژگی را دارد و علّت جدایی و فصل ممیّز انسان از سایرین همین است (٤-٣،١).

تقسیمات قوا:

تقسیم قوا براساس بقای شخص:

۱. **قوّه‌ی طبیعی.**
۲. **قوّه‌ی حیوانی.**
۳. **قوّه‌ی نفسانی.**

قوّه‌ی طبیعی: قوّه‌ای است که مبداء و منشاء تغذیه و تنمیه و تهیّه و ایصال بدل ما یتحلّل کلّ اعضاء است. قوّه‌ی طبیعی دارای شعور نیست و شامل انسان، حیوان و نبات می‌شود. مبداء ظهور افعال آن کبد است و اورده آلت و خادم آن کبد هستند.

قوّه‌ی حیوانی: قوّه‌ای است که منشاء و مبداء و باعث کلّ حیات بدن است. قوّه‌ی حیوانی نیز دارای شعور نیست و شامل حیوان و انسان می‌شود [بنابراین گیاهان قوّه‌ی حیوانی ندارند]، مبداء آن قلب است و آلت و خادم آن شرایین هستند.

قوّه‌ی نفسانیّه: قوّه‌ای است که مبداء و منشاء و باعث صدور و ظهور حس و حرکت جمیع بدن و ادراک صور و معانی است. این قوّه دارای شعور است، مبداء آن دماغ است و آلت و خادم آن اعصاب هستند.

تقسیم قوا براساس بقای نوع:

همان سه قوّه است به علاوه‌ی:

۴. **قوّه‌ی مولّده‌ی ماده.**

۵. **قوّه‌ی مصدره‌ی ماده.**

مبداء و منشاء دو قوّه‌ی فوق انثیان مرد و زن و اجتماع و ترکیب آن هر دو با هم در رحم است.

[در مورد چگونگی پیدایش قوا و تقدّم آن نظریّات و استدلال‌ها همان است که در مبحث اعضاء در بحث تکوین اعضای منویّه ذکر شد].

قوّه‌ی طبیعی:

[قوّه‌ی طبیعی جنس است و به قوای فرعی متعدّدی تقسیم می‌شود].

قوّه‌ی طبیعی بر دو نوع است:

۱. قوّه‌ی طبیعی مخدومه شامل:

الف: قوّه‌ای که تصرّف نماید در غذا برای بقای شخص که خود شامل:

- قوّه‌ی غاذیه.
- قوّه‌ی نامیه.

ب: قوّه‌ای که تصرّف نماید در غذا برای بقای نوع که خود شامل:

- [قوّه‌ی منویّه].
- [قوّه‌ی مغیّره: که شامل قوّه‌ی مولّده (مغیّره‌ی اولی) و قوّه‌ی مصوّره (مغیّره‌ی ثانی) می‌باشد].

قوّه‌ی غاذیه: قوّه‌ای است که [ابتدا] از طریق هضوم اربعه در غذا تصرّف نموده، جوهر غذا را تحصیل نموده و [در نهایت] غذا را شبیه به مغتذّی سازد.

اتمام قوّه‌ی تغذیه (غاذیه) به سه امر حاصل می‌گردد.

۱. تحصیل جوهر غذا که دم طبیعی و بلغم طبیعی (خلط قریب الاستحاله به خون) باشد و تحصیل صفرا و سودا که بالعرض می‌باشد.
   - اخلال در این فعل قوّه‌ی غاذیه سبب لاغری بدن می‌شود.
۲. [جوهر غذای به‌دست آمده] را ملتزق و متصل به اعضا گرداند تا آن‌که غذای بالفعل آن‌ها شود. این [مرحله] بعد از هضوم اربعه است.
   - اخلال در این فعل سبب استسقاء، یرقان، سوء مزاج و ... می‌گردد.
۳. غذا را شبیه به عضو [و نه جزیی از عضو] به جمیع وجوه از مزاج و لون و شکل و هیأت گرداند.

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-09-16]

- اختلال در این فعل سبب برص و بهق و سایر امراض جلدیّه می‌شود.

در قوّه‌ی غاذیه انجام سه فعل فوق به‌صورت شایسته مستتر بوده و این قوّه مقدّم بر قوّه‌ی نامیّه است.

قوّه‌ی نامیّه: قوّه‌ای است که **"غذای شبیه** به مغتذّی" (بدن) را جزو بدن ساخته و بر اقطار ثلاثه (طول، عرض و عمق) بر حسب طبیعت نوع آن (عضو) بیافزاید تا نشو و نما کامل گردد. قوّه‌ی غاذیه خادم قوّه‌ی نامیه است.

درواقع قوّه‌ی نامیه اتمام و تکمیل قوّه‌ی غاذیه است و این قوّه یا بیّن و ظاهر است، چنان که در سن نمو می‌باشد و یا غیر بیّن و ظاهر چنان که در سن وقوف و یا ناقص (درحال نقصان) است. این نقصان چندان بیّن و ظاهر نیست، مانند سن کهولت و یا ظاهر و بیّن است مانند سن شیخوخیّت. به‌عبارت دیگر (فرمایش شیخ الرئیس) ورود غذا به بدن زیاده از مقدار تحلیل، چنان که در سن نمو و یا مساوی چنان که در سن وقوف و یا کم‌تر، چنان که در سن کهولت.

قوّه‌ی [منویه]: قوّه‌ای است که مادّه‌ی منی مرد و زن را از فضله‌ی هضم رابع در انثیین تولید نماید. این قوّه از انثیین جدا نمی‌شود.

[قوّه‌ی مولّده (مغیّره‌ی اولی)]: این قوّه جوهر منی را برای هریک از اعضاء تفصیل و جدا نموده و به هریک مزاج خاصّی لایق و مناسب خود می‌بخشد (جزو عظمی دارای مزاج عظمی و ...) و اجزاء را مستعد و قابل استحاله به جوهر عضو می‌نماید.

[قوّه‌ی مصوّره (مغیّره‌ی ثانی)]: قوّه‌ای است که اجزای قابل استحاله به‌صورت عضوی را به مقتضی نوع خود با تخطیط و تجویف و انضمام و انفصال و غیره، به‌صورت عضوی در می‌آورد.

فعل هر دو قوّه‌ی مغیّره در رحم است و فعل [مغیّره‌ی] ثانی متمّم فعل [مغیّره‌ی اولی] است. هر دو قوّه‌ی ظهور و فعلیّت "قوّه‌ی مطلقه‌ی طبیعیّه" که کامن در آن‌ها است، می‌باشند و این قوّه‌ی فایض از نفس است. بعضی بر آنند که [قوّه‌ی مطلقه‌ی طبیعیّه] از قوّه‌ی منویه‌ی مادر (امّ) است و بعضی گفته‌اند که از قوّه‌ی منویه‌ی پدر (اب) است و اصح آن است که از قوّه‌ی [منویه‌ی] هردو است، مرکّب با هم با غلبه‌ی قوّه‌ی مادر، زیرا که منی مادر حکم لبن را دارد و منی پدر حکم انفحه، گویا ["قوّه‌ی مطلقه‌ی طبیعیّه"] از نفس پدر انفصال یافته و متعلق به نفس مادر گشته [است]. و نوبه‌ی فیضان و قوّه بر آن از نفس مادر است، مادام که تولّد یابد، بلکه تا انتهای رضاع.

قوّه‌ی مغیّره‌ی هر یک از اعضاء جدا و مخصوص بدان است، مگر قوّه‌ی مغیّره‌ی کبد که عامّ و شامل کلّ اعضاء است، برای آن‌که فعل آن اعداد و تهیّه‌ی غذا است و چون اعضاء محتاج بدان‌اند، لهذا همه را شامل است و [علّت] آن‌که قوّه‌ی مغیّره‌ی هریک از اعضاء [جداگانه‌اند] به‌جهت آن است که فضول هضم رابع هر عضو [(که اجزای منی را تشکیل می‌دهند)] از هر عضو مرد و زن قسطی و اندکی مانده و به انثیین آن‌ها آمده، در آن‌ها تغیّر و استحاله یافته و [تبدیل] به منی می‌گردند. پس آن‌چه از غذای قلب (فضله‌ی هضم رابع قلب) جدا شده، قلب جنین می‌گردد و به همین ترتیب سایر اعضای مفرده و مرکّبه (٤-٣،١).

قوای طبیعی خادمه:

قوایی هستند که به قوّه‌ی غاذیه [و سایر قوای طبیعی] خدمت می‌رسانند. این قوا عبارتند از:

۱. **قوّه‌ی جاذبه.**
۲. **قوّه‌ی ماسکه.**
۳. **قوّه‌ی هاضمه.**
۴. **قوّه‌ی دافعه.**

قوّه‌ی جاذبه: قوّه‌ای است که برای جذب غذا (بالفعل و بالقوّه، صادق یا کاذب و متیقن یا مظنون) به‌خدمت گرفته می‌شود. زیراکه غذا خودبه‌خود بدون [دخالت] قوّه‌ای که او را جذب نماید و به‌سوی عضو بکشد به عضو نمی‌رسد. پس در هر عضوی از اعضاء قوّه‌ی جاذبه می‌باشد که غذای [مخصوص به] خود را جذب می‌نماید.

قوّه‌ی ماسکه: قوّه‌ای است برای امساک و نگهداری غذا و شیء نافع در عضو، تا قوّه‌ی هاضمه در آن تصرّف نموده و هضم نموده و از فعل خود فارغ گردد. زیراکه غذا

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-09-16]

به‌خودی‌خود در عضو نمی‌ماند و نیز هضم [نایافته] شبیه به مغتذّی نیست، بلکه زمانی باید مکنث نماید تا متغیّر و مستحیل و شبیه به عضو گردد. این حرکت در "این" (حرکت مکانی) و "کیف" (حرکت کیفی) است و لازمه‌ی حرکت زمان است.

قوّه‌ی هاضمه: قوّه‌ای است برای متغیّر و مستحیل گردانیدن غذا از صورت غذایی به‌صورت خلطی و از صورت خلطی [به‌صورت] شبیه به مغتذّی که عضو باشد در قوام و برای مهیّا و قابل بوده [جهت] فعل و تأثیر قوّه‌ی [نامیه‌ی] مغیّره‌ی اولی که مزاج و لون آن را شبیه به عضو و قوّه‌ی [نامیه‌ی] مغیّره‌ی ثانی که آن‌را جزو عضو می‌گرداند.

مراتب هضوم:

١. هضم اوّل (کیلوسی).
٢. هضم دوّم (کیموسی).
٣. هضم سوّم (عروقی).
٤. هضم رابع [عضوی].

- شرح انواع هضم در مبحث اخلاط به‌صورت مبسوط انجام گرفته است و در این‌جا از ذکر آن صرف‌نظر می‌شود.

فرق میان قوّه‌ی هاضمه و [نامیه] (عضوی) آن است که هاضمه غذا را مهیّا برای جزو عضو شدن می‌گرداند و این‌را قوّه‌ی [طبیعیّه‌ی] مغیّره‌ی اولی نامند و [نامیه] که آن (غذای مهیّا شده) را جزو عضو می‌گرداند و این [قوّه] را قوّه‌ی [طبیعیّه‌ی] مغیّره‌ی اولی می‌نامند و فعل آن متمّم فعل [قوّه‌ی اوّل] است.

به‌عبارت دیگر چون قوّه‌ی جاذبیّه‌ی عضویّه جذب قدری غذای لایق خود از خون نمود و قوّه‌ی ماسکه‌ی عضویّه آن‌را نگه‌داشت، قوّه‌ی [هاضمه‌ی] عضویّه در آن تصرّف نموده و آن‌را به‌تدریج از صورت دمویّه به‌صورت قابل عضویّه مستحیل می‌گرداند و به‌توسط قوّه‌ی [طبیعیّه‌ی] مغیّره‌ی [ثانی] (قوّه‌ی نامیه) به‌صورت عضویّه تبدیل می‌گرداند.

افعال گفته شده درمورد غذای محمود است. امّا در غذای غیرمحمود [قوای طبیعی] در آن حتی‌المقدور تصرف نموده و آن‌چه صلاحیّت و قابلیت غذاییت اعضاء است تحصیل نموده و استحاله می‌دهد تا آن‌که جزو عضو گردد و آن‌چه قابل [جزو عضو شدن] نیست را [اگر قابل‌دفع] باشد، به‌نحو اقرب و اسهل دفع می‌نماید و اگر قابل دفع نباشد آن‌را نضج داده (قابل دفع) نموده و دفع می‌نماید.

خدمات کیفیّات اربعه به قوای [خادمه‌ی] اربعه:

چهار قوّه‌ی خادمه‌ی ذکر شده، چهار کیفیّت اربعه یعنی حرارت، برودت، رطوبت و یبوست خدمت می‌نمایند و مراد از حرارت، "حرارت غریزی" یا حرارت ناریه‌ی معتدله‌ی غیرمفرطه و غیرقاصره" می‌باشد.

خدمت حرارت: در هر چهار قوّه‌ی [خادمه] آلت و مقوّی فعل آن‌ها است. زیراکه افعال همه‌ی آن‌ها به حرکت است و حرارت محرّک حرکت است و به همین دلیل است که حرکت ایجادکننده‌ی حرارت است. [اثر و کمک] حرارت در قوّه‌ی هاضمه بیشتر از بقیه (نیاز به‌حرکت بیشتر) در جذب و دفع حرارت کم‌تر (به‌علّت وجود دوحرکت مخالف انبساطی و انقباضی) و امساک که (تنها حرکت انقباضی)

خدمت برودت: برودت [دراصل] مضاد روح حیوانی که در کمال حرارت است [می‌باشد] و مخدّر و میراننده و مانع جمیع افعال است. لیکن برای دو قوّه‌ی ماسکه و دافعه، به اعتبار [ایجاد] قبض و جمع، معین بالعرض است. برای قوّه‌ی ماسکه خدمت آن به سبب حبس لیف برهیأت اشتمال و مهیا گردانیدن [آن] برای حفظ فعل هاضمه است و در مورد قوّه‌ی دافعه به حبس و منع ریح است تا ریح تغلیظ شده و قوّه‌ی تفتیح بیشتر شود تا دفع سریع‌تر شود، علاوه برآن برودت سبب تکثیف و اجتماع لیف عریض فشارنده [درنتیجه] خروج آن‌چه در جوف امعاء و عروق است می‌گردد.

خدمت رطوبت: رطوبت تنها خادم قوّه‌ی هاضمه است، زیرا تا رطوبت در غذا نباشد هضم به طور شایسته انجام نشده و [غذا] به طور کامل استحاله نمی‌یابد بلکه می‌سوزد. و تا غذا رقیق نباشد در مجاری به‌خصوص مجاری ضیقه نفوذ نمی‌نماید و قبول اشکال به‌سرعت و اتصال و التزاق نمی‌ماید. و سه قوّه‌ی دیگر محتاج رطوبت نیستند.

خدمت یبوست: خدمت آن مشترک [قوّه‌ی] جاذبه و ماسکه و دافعه است. [برای قوای] جاذبه و دافعه ازجهت تقویت روح حامل این قوا در حرکت جذب و دفع است. و در

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-09-16]

قوّه‌ی ماسکه برای آن‌که معین و حافظ قوّه‌ی امساک و هیأت اجتماعی و اشتمالی اعضا است (۳).

قوّه‌ی نفسانیّه:

تعریف: قوّه‌ای است که روح نفسانی متعلّق به آن بوده و مبدأ حس و حرکت است و امداد از قوّه‌ی حیوانی می‌یابد.

قوّه‌ی نفسانیّه منبعث از دماغ به‌واسطه‌ی اعصاب است و علّت آن نفس ناطقه و علّت نفس ناطقه وجود جلّ شأنه می‌باشد.

تقسیم‌بندی قوّه‌ی نفسانی:

۱. **قوّه‌ی مدرکه.**

۲. **قوّه‌ی محرکه.**

قوّه‌ی مدرکه مقدّم بر قوّه‌ی محرکه است زیرا تا ادراک نباشد حرکت نخواهد بود.

تقسیم‌بندی قوّه‌ی (قوای) مدرکه:

۱. قوای مدرکه‌ی ظاهر خارج از دماغ که شامل:

الف: قوّه‌ی بصر.

ب: قوّه‌ی سمع.

ج: قوّه‌ی شمّ.

د: قوّه‌ی ذوق.

ه: قوّه‌ی لمس.

- این قوّه‌ها به منزله‌ی شناساگرهایی هستند که مدرکات خود را به حواس باطنی می‌رسانند و درحقیقت مدرک این حس‌ها قوّه‌ی حس مشترک که از حواس باطنی است می‌باشد (۱،۳،۵).
- قوای مدرکه‌ی ظاهری مختص به ادراک حس خاص مختص به‌خود می‌باشند و ادراک مدرک دیگری را نمی‌نمایند.
- [فعل] این قوا مشروط به‌حضور ماده‌ی مدرکه است که بدون حضور آن‌ها ادراک نمی‌توانند نمود.

قوّه‌ی بصر: مودع قوّه‌ی بصر در رطوبت جلیدیّه و موضع آن تقاطع صلیبی میان دو عصب مجوّفی که از مقدّم دماغ که موضع حس مشترک است روییده‌اند می‌باشد. وظیفه‌ی قوه‌ی باصره ادراک الوان و اضواء اشکال است.

در کیفیت ادراک [قوّه‌ی بصر] اقوال بسیار است بعضی به خروج الشعاع قایل اند و بعضی به انطباع.

قوّه‌ی سمع: موضع آن عصب مفروش برسطح صماخ است و عصبی که از مقدّم دماغ (موضع حسّ مشترک) رسته به آن‌جا رسیده اتصال یافته و اثر ضرب پرده‌ی حساس زیرین را به‌حس مشترک می‌رساند. وظیفه‌ی قوّه‌ی سمع ادراک اصوات واصل از طریق هوا است.

قوّه‌ی شمّ: موضع آن دو [زایده‌ی عصبی] شبیه به دو سر پستان است که در منتهای انف برسر دوعصب که از مقدّم دماغ روییده‌اند. عمل قوّه‌ی شمّ ادراک روایح به هوای مستنشق است.

در کیفیت ادراک شمّ اختلاف وجود دارد. بعضی بر آنند که اجزای لطیفه‌ی بخاریه که از شیء دارای رایحه جدا شده، با هوا مخلوط گشته و به‌موضع قوّه‌ی شمّ می‌رسد و بعضی‌دیگر می‌گویند هوا مکیف به کیفیت آن رایحه گشته (بدون اختلاط) و به آن می‌رسد.

قوّه‌ی ذوق: موضع آن عصبی است که در جرم زبان مفروش است و اتصال به مقدّم دماغ دارد. وظیفه‌ی آن ادراک طعوم است به‌واسطه‌ی رطوبت لعابی [ایجاد شده توسط] غده‌ی "مولّداللعاب" است.

ادراک قوّه‌ی ذوق را به اختلاط اجزای دارای طعم با رطوبت ذکر شده و یا مکیّف به کیفیّت آن [به‌واسطه‌ی مجاورت] با اجزای صاحب طعم می‌دانند که قول اوّل اقوی است.

قوّه‌ی لمس: موضع آن تمام جلد ظاهر بدن و اغشیه است، لیکن حس بعضی زیاده از دیگری است. وظیفه‌ی آن ادراک کیفیّات ملموسه از [قبیل] حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و خشونت و لین و صلب و ... و بعضی خفّت و ثقل را نیز شامل نموده‌اند.

۲. قوای مدرکه داخل دماغ (مدرکه‌ی باطنیّه) شامل:

الف: حسّ مشترک.

ب: خیال.

ج: وهم.

د: متخیّله.

ه: حافظه.

- قوای نفسانی باطنی یا مدرک صور محسوسه‌ی حواس

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-09-16]

ظاهره هستند مانند "حس مشترک" و یا مخزن آن مانند "خیال" و یا متصرّف درامور جزئیّه‌ی آن و جداکردن حق از باطل می‌باشند مانند [قوّه‌ی] "متخیّله" و یا مدرک "معانی جزئیه مأخوذه" از [صور محسوسه] هستند و یا مخزن [آن معانی] که "حافظه" می‌باشد. پس از این پنج قوّه سه مدرک و دو آلت و خزانه‌ی دیگری هستند.

قوّه‌ی حس مشترک: موضع آن اوّل بطن مقدّم از دماغ است و آنرا حسّ مشترک از این‌سبب نامند که حس و ادراک آن مشترک بین هر پنج‌حس ظاهر و حواس [دیگر] باطنی است و هر دوگروه (حواس ظاهری و باطنی) را ادراک می‌نماید.

قوّه‌ی خیال: خزانه و آلت صور مدرکه‌ی "حس مشترک" است. موضع آن آخر بطن مقدّم از دماغ است تا نزدیک به "حس مشترک" باشد. فایده‌ی آن نگهداری صور مدرکه‌ی ["حس مشترک"] است تا در زمان غایب بودن صور مدرکه و نیاز به رجوع به آن حاضر باشند. و اگر به‌سبب اشتباه یا اشتراک و امور دیگر [صور محسوسه] در مرتبه‌ی اوّل خوب ادراک نشده باشند به‌تکرار و تکثار حاضر نموده تا ["حس مشترک" آنرا به طور کامل] ادراک نماید.

- علّت آنکه "حس مشترک" به‌تنهایی برای حفظ صور کافی نیست آن‌است که از یک حس چنان که گفته شد دو کار نمی‌آید، پس یا باید مدرک (فاعل) باشد یا حافظ (قابل)، علاوه‌برآن لازمه‌ی ادراک حرارت و رطوبت است و لازمه‌ی حافظه برودت و یبوست که بایکدیگر ضدّ اند و در یک‌جا نمی‌توانند باشند.

قوّه‌ی متخیّله: که آنرا "متصرّفه" و به اعتبار خادم بودن برای نفس ناطقه در معانی کلّی "متفکّره" نیز نامند. قوّه‌ای است در دماغ که تصرّف می‌نماید در صور مخزونه‌ی محفوظه در "خیال" و نیز در معانی جزییه‌ی مدرکه در قوّه‌ی "وهم" به ترکیب و تفصیل صور و معانی. فایده‌ی آن تصرّف در امور مخزونه در خیال است. و [این] تصرّفات گاه مطابق و موافق با خارج و نفس‌الأمر است و گاه غیرمطابق و مخالف [می‌باشد].

قوّه‌ی وهم: قوایی است که مدرک معانی جزییّه‌ی قائمه به‌صور مخزون در [قوّه‌ی] خیال است. [و برای هرصورتی معنی خاصّی را درنظر می‌گیرد. مانند محبّت بین پدر و پسر و عداوت بین گرگ و میش]. موضع آن آخر بطن دوّم از دماغ است برای آن‌که قریب باشد به [قوّه‌ی] "خیال" و اخذ معانی از صور [برایش] سهل باشد.

قوّه‌ی حافظه: قوّه‌ای است که معانی ادراک شده توسط "وهم" [و قوّه‌ی "متصرّفه" را] حفظ می‌نماید تا هروقت [قوّه‌ی "وهم"] آنرا باز خواهد حاضر باشد. موضع آن بطن سوّم از دماغ است تا قریب به قوّه‌ی "وهم" باشد (۲،٤).

تقسیم‌بندی قوّه‌ی (قوای) محرّکه:

۱. قوای باعثه بر حرکت که خود بر دو قسم است.

قوّه‌ی باعثه‌ی قریبه: که باعث قوّه‌ی محرّکه بر تحریک است.

قوّه‌ی باعثه‌ی بعیده: که دراثر فعل قوّه‌ی خیال و وهم ایجاد می‌شود و شامل:

الف: قوّه‌ی شوقیّه: که فعل آن "اراده" است و خادم قوّه‌ی شهوی است.

ب: قوّه‌ی نزوعیّه: که فعل آن "کراهت" است و خادم قوّه‌ی غضبی است (قوّه‌ی نزوعیه را می‌توان جزو قوّه‌ی شوقیّه به‌حساب آورد چراکه کراهت را می‌توان شوق به دفع و استخلاص از منافر به‌حساب آورد.).

- اراده و کراهت را [به‌نوعی می‌توان جزو] قوّه‌ی عازمه می‌توان شناخت.

۲. قوای فاعل بر حرکت که شامل: *الف: قوّه‌ی متشنّجه‌ی عضل* و *ب: قوّه‌ی مرخیه‌ی عضل*

- حرکت ارادی به چهارقوّه تمام می‌گردد، اوّل متخیّله (یا متوهّمه) و دوّم قوّه‌ی شوقیّه و سوّم قوّه‌ی عازمه و چهارم قوّه‌ی فاعله می‌باشد.

قوّه‌ی حیوانیّه:

قوّه‌ای است که روح حیوانی [متعلّق به آن و مرکّب آن بوده] و آلت حرارت غریزی و مدبّر روح نفسانی و ممد آن در ادراک و تحریک می‌باشد. مبدأ روح حیوانی قلب است و به‌واسطه‌ی شرایین به سایر اعضا می‌رسد. فایده‌ی آن حیات‌بخشی کلّ اعضا و مهیّا داشتن برای قبول قوّه و روح نفسانی و طبیعی، انبساط و انقباض قلب و شرایین برای ترویح روح به نسیم بارد است.

قوّه‌ی حیوانی [به‌وجهی] شبیه است به قوّه‌ی طبیعی و

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-09-16]

بدون شعور است و به‌وجهی که تحریک قوّه‌ی فرّحی و خوفی و شهوی و غضبی متعلّق بدان است دارای شعور است.

با وجودی‌که مبادی کل مدرکات و افاعیل، قوّه‌ی نفسانی است، لیکن تقویت و امداد همه‌ی [قوا] از قوّه‌ی حیوانی است زیراکه [قوّه‌ی حیوانی] همراه با حیات و حرارت غریزی است و هیچ فعلی بی‌اعانت حرارت صادر نمی‌گردد [و اگر فعلی نباشد قوّه‌ای هم وجود ندارد.] (۲،۵).

ارواح:

تعریف: بدان که ارواح جمع روح است. روح به اصطلاح اطبا عبارت از بخار دم طبیعی متین صافی حاصل از لطایف اغذیه و اخلاط است.

دلایل تشکیل روح از بخار دم طبیعی حاصل از اغذیه‌ی لطیفه [بهتر است گفته شود لطایف اغذیه]:

۱. نزد جوع مفرط و نخوردن غذا چند روز پی هم، ضعیف می‌گردد.
۲. به تناول غذا و رسیدن بدل ما یتحلّل تقویت می‌یابد.
۳. به تناول اغذیه‌ی کثیفه‌ی غلیظه‌ی مولّده، خون غلیظ کثیف در آن تکدّر حاصل می‌شود.
٤. هوای بارد لطیف مستنشق، مروح و اندک کاسر سورت حرارت روح است، زیرا که روح بسیار حار است و اگر هوای بارد به آن نرسد در جوف قلب محتقن گشته از کمال لطافت به‌زودی محترق می‌گردد و هلاک می‌سازد و از این جهت هواهای کدر کثیف غلیظ حار [روح را] متعفّن و متأذّی می‌گرداند و بسا از کمال ردایت هوا متغیّر گشته و فرد را هلاک سازد.

تشکیل روح حیوانی: روح (اجزای لطیف اغذیه و اخلاط) از کبد به‌واسطه‌ی ورید شریانی به بطن ایسر قلب رود و حرارت قلبی در آن تصرّف نماید و از آن بخار لطیفی حاصل گردد که آن را "روح حیوانی" و "محل قوّه‌ی حیاتی" نامند. تعلّق نفس و روح شرعی و حکمی بدین روح است و روح حیوانی ممد و معاون و مقوّی و حامل آن است.

تشکیل روح نفسانی: چون قسطی از روح حیوانی به دماغ آید و در آن استحاله یابد و شبیه به مزاج جوهر دماغ گردد و "محل و مبداء حس و حرکت" گردد، آن را روح نفسانی نامند.

تشکیل روح طبیعی: چون قسطی از روح حیوانی به کبد آید و در آن استحاله به کیفیّت آن یابد و "محل و مبداء تغذیه و تنمیه" گردد، روح طبیعی نامیده می‌شود (۲،٤-۱).

افعال:

بدان که غایت و غرض و فایده‌ی ترکیب بدن و تسویه‌ی اعضاء و اعطای مزاج و حرارت غریزی و ارواح و قوا و ... و نفخ روح قدسی و تعلّق نفس ناطقه‌ی مجرد بدان صدور افعالات است. افعال شامل افعال باطنی (روحانی) و ظاهری (جسمانی) است و افعال باطنی اصل و افعال جسمانی فرع محسوب می‌شوند، هرچند مأخذ افعال باطنیّه در اکثر امور [افعال جسمانی] است، [پس می‌توان گفت که افعال باطنی و جسمانی هردو با هم تام و همراه هستند].

افعال به دو قسم تقسیم می‌شوند:

۱. افعالی که فعلشان با یک قوّه کامل می‌گردد (مانند جذب و دفع و امساک و هضم).
۲. افعالی که فعلشان با دو قوّه یا بیشتر کامل می‌گردد (ازدراد که شامل قوّه‌ی جاذبه‌ی معدی و قوّه‌ی دافعه‌ی فروبردن [غذا] از دهان است).

- گاهی یک فعل محتاج به ترکیب قوای مختلف الحقایق که از لحاظ جنسیّت با یکدیگر مغایرت دارند می‌باشد، مانند ترکیب و جمع قوای طبیعی با نفسانی در "شهوت طعام" و "ازدراد" و گاهی می‌تواند از قوای متّفقه در جنس باشد، مانند جمع قوای اربعه‌ی جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه باهم در اعضاء (۱).

نتیجه‌گیری:

بررسی روابط میان اعضاء، قوا، ارواح و افعال صادره از آن‌ها در طب سنّتی به‌طرز شگفت‌آوری دارای منطقی نمودارگرا و قوی است که در همه‌ی قسمت‌ها به‌دقّت از آن تبعیّت شده است و از این جهت تا حدود زیادی از تعالیم جالینوسی متفاوت است. در نظام طب سنّتی قوّت‌ها و روح‌ها را می‌توان دارای جنبه‌ی مادّی دانست. چراکه از اعضای

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-09-16]

رئیسه سرچشمه می‌گیرند و انتقال آن‌ها نیز از طریق وریدها، شریان‌ها و اعصاب است. نقش وریدها در این نظام سنگین‌تر است، چراکه علاوه بر انتقال اخلاط ناقل روح طبیعی و روح حیوانی (به میزان ناچیز) هستند. گرچه اصطلاحات این طب ازنظر غربیان کمی مشکوک و دوپهلو قلمداد شده که گاه به‌علّت عدم شناخت کافی از زبان پارسی و عربی و اصول اوّلیه‌ی طب سنّتی ایرانی است، امّا مفاهیم عرضه شده به‌اندازه‌ای دارای ساختار منطقی و فلسفی محکم و آن‌چنان دارای قدرت سازگاری و تنوع است که امروزه نیز در نزد آنان قابل توجیه و تبیین است. با این وجود هرگز نباید ازنظر دور داشت که طب سنّتی ایرانی یک طب پویا است و بایستی با همّت اندیشمندان ایرانی این گوهر هرچه بیشتر صیقل داده شود تا بتواند قوای نهفته در خود را به فعلیّت برساند.

منابع

۱. جرجانی، سیّداسماعیل: ذخیره‌ی خوارزمشاهی. تصحیح و تحشیه: محرّری، محمّدرضا. فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران، تهران، صص:۲٤۰-۲۰۹، ۱۳۸۰.

۲. عقیلی خراسانی، سیّد محمّد حسین: خلاصة الحکمة. تحقیق، تصحیح و ویرایش: ناظم، اسماعیل. ج.۱. موسسه‌ی مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۳۸۵.

۳. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله: قانون در طب. نسخه‌ی چاپ سنگی. موسسه‌ی مطالعات تاریخ پزشکی طب اسلامی و مکمل، تهران، ۱۳۸۳.

٤. ارزانی، حکیم محمّد اکبرشاه: مفرّح القلوب. موسّسه‌ی مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمّل دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، ۱۳۸۳.

۵. ابن نفیس قرشی، علاء الدین علی بن ابی الحزم: الموجز فی الطب. انتشارات وزارة الاوقاف، القاهرة، ۱۹۸٦ م.

[Downloaded from jiitm.ir on 2026-09-16]